

قضا و قدر از دیدگاه خواجه عبدالله انصاری با بررسی باب سوم کنزالسالكين (در بیان قضا و قدر)

تحقیق: پوهیالی سوما نظری

چکیده

این مقاله پژوهشی است در باب چشم‌انداز خواجه عبدالله انصاری به قضا و قدر و جبر و اختیار در یکی از بابهای کنزالسالكين (در بیان قضا و قدر)، خواجه به عنوان یک اندیشمند عارف و متشرع در آن مقال کوتاه باورهایش را در باب قضا و قدر با استناد به آیات قرآن کریم به پرده تصویر درآورده است. او همچون دیگر عرفا، معتقد به جبر عرفانی است، اختیار بنده را در مقابل اراده خداوند تعالی هیچ میداند؛ اما این جبر، اختیار کسب فعل را از انسان سلب نکرده؛ بلکه پاداش و عقاب انسان را به اساس کسب وی میداند و از خدا توفیق است و بس. به باور انصاری انسان در مقابل تقدیر سرشته خدا باید سر عجز و تسلیم، تسلیم کند؛ اما تلاش، لازمه عمل است؛ چون خداوند اسباب را مهیا کرده و انتخاب راه را به خود بنده وا گذاشته است. به این ترتیب بنده مجبور مختار است.

کلید واژه‌گان: عبدالله انصاری، کنزالسالكين، قضا و قدر، جبر و اختیار.

مقدمه

از آنجا که مسأله قضا و قدر، به سرنوشت انسانیت و عالم خلقت مربوط است، هر اندیشمند آگاه و آزاد اندیشی که در عالم طبیعت، به دنبال علتها و اسباب خلقت بوده است،

طرح این مسأله را یک امر ضروری و لازم میدانند، خواجه عبدالله نیز با این بیان در لا به لای آثارش به این موضوع توجه نموده است، او یک باب کنزالسالکین را به این موضوع اختصاص داده و تحت عنوان (در بیان قضا و قدر) مطرح شده است، که در این مقاله به بررسی آن پرداخته شده است.

هدف پژوهش: هدف از این پژوهش تبیین دیدگاه‌های خواجه در باره قضا و قدر و توجیه جبرگرایی عرفانی اوست.

فرضیه پژوهش: قضا و قدر در عرفان یکی از مسائل بحث برانگیز بوده است.

خواجه انصار با عینک عرفان به قضا و قدر دیده است.

جبرگرایی در مسأله قضا و قدر یکی از مباحث مطروحه در مقاله قضا و قدر خواجه است، که با اختیارگرایی‌اش، انعطاف پذیرفته و به انسان عنوان مجبور مختار را داده است.

سوالات پژوهش: قضا و قدر در عرفان چه جایگاهی دارد؟

خواجه انصار از چه منظری به قضا و قدر نگریسته است؟

خواجه جبر و اختیار را در رابطه با قضا و قدر چگونه مطرح کرده است؟

روش پژوهش: روش کار در این مقاله، اسنادی - توصیفی است، با استفاده از کتابخانه بخش نظری مقاله کار شده و رساله کنزالسالکین از نسخه‌یی که اخیراً توسط سرور مولایی تصحیح و چاپ شده، گرفته شده است.

پیشینه پژوهش: مسأله قضا و قدر تا حال در آثار عرفا بسیار مطمع نظر بوده است؛ اما در نوشته‌های خواجه، تا حال کار نشده است.

مفهوم قضا و قدر

قضا به معنای انجام دادن کاری به طور کامل به درستی و دقت در جهت درست آن، و قدر به معنی سرنوشت، حکم و مشیت الهی (بیهقی، ۱۴۲۷: ۵۷). قضا در قرآن به معانی متعدد به کار رفته است؛ از آن جمله: اراده، حکم و الزام، اعلام و خبر دادن، تمام کردن، فعل (قرشی، ۱۳۷۸: ج ۶: ۱۷-۱۸)؛ اما قضا و قدر در اصطلاح شرعی عبارت است از اندازه‌گیری و تقدیر اشیاء توسط خداوند در ازل، و علم او به اینکه آنها با ویژه گیهای خاص خود در اوقات مشخص اتفاق خواهد افتاد، و تحریر این احکام و نفوذ اراده‌اش در آن و وقوع آنها مطابق آن اراده و تقدیری که او برایش خلق کرده است (بیهقی، ۱۴۲۷: ۵۸).

راغب میگوید: تقدیر بر دو وجه است: یکی، اعطای قدرت بر اشیاء و دیگری آنکه اشیاء را بر مقدار و وجه مخصوص قرار بدهد به اقتضای حکمت (قرشی، ۱۳۷۸: ج ۵، ۲۴۸). گاهی دو اصطلاح قضا و قدر یکجا بررسی میشود و گاهی میان آنها فرق گذاشته شده و کلماتی مختلف دانسته میشوند. نسفی میگوید: «حکم خدای دیگر است و قضای خدای دیگر و قدر خدای دیگر. این اسماء اسمای متباینند، نه اسمای مترادف. علم او که ازلی است حکم اوست و پیدا آوردن آنچه میدانست قضای اوست و آنچه پیدا اوست قدر اوست، که کارکن خدای است، هر چه میکند درین عالم او می کند، پس جمله کارها به قدر باشد» (فرهنگ اصطلاحات عرفانی: ذیل ماده قضا). یا قدر عبارت است از علم خداوند به آنچه که مخلوقات در آینده خواهد شد و قضا ایجاد افعال به وسیله خداوند بر حسب علم و اراده اش (یاسین، ۱۳۸۱: ۲۲۴). به هر صورت «لازم ایمان به خداوند و قدرت و علم او، ایمان به قضا و قدر و حکمت و اراده اوست» (الجزائری، ۱۳۸۱: ۷۵).

قضا و قدر در عرفان

از نظر عرفان تقدیر از طرف حق، هدایت است و کسی که ترک تدبیر کند، به تقدیر راضی شود و کسی که مشاهده مقدر کند خود را بی اختیار داند؛ بنابراین نظریه، انسان در کردارهای ارادی خود، هیچ توانایی ندارد و از آنجا که در پهنه هستی موجود مستقل حقیقی جز خدا نیست، و مؤثر حقیقی جز او نمی توان یافت، که «لا مؤثر فی الوجود الا الله»، و نیز از آنجا که آفریدگار خلق، و خالق کردارهای آنان نیز اوست، دیگر قدرت و اراده و اختیار انسان هیچ معنایی نخواهد داشت.

آثار عرفان اسلامی بیانگر این است که عرفاء و متصوفان باورمند بوده اند بر اینکه امور جهان و عملکرد بنده گان، بر اساس مقدرات خداوندی به وقوع می پیوندد. در کشف الاسرار آمده است:

نیک و بد ایشان، طاعت و معصیت ایشان، حرکات و سکنات ایشان، همه به قضا و حکم الله است و به ارادت و مشیت او. هر چه هست و بود و خواهد بود، همه به تدبیر و تقدیر او، آن کند که خود خواهد و کسی را نرسد که اعتراض کند بر حکم و فعل او. کوزه گر را رسد که در حرفت خود از بعضی گل کوزه کند و از بعضی کاسه و از بعضی خمره و کسی را نرسد که بر او اعتراض کند، سلطان را رسد که بعض بنده گان خود را ستوربانی دهد و بعضی را خزینه داری و بعضی را جهانداری، و کسی را نرسد که بر او اعتراض کند، پس خداوند کونین و عالمین که هفت آسمان

و هفت زمین ملک و ملک او است، همه بنده و چاکر او، اگر یکی را بخواند و بنوازد و یکی را براند و بیندازد، که را رسد که بر او اعتراض کند، بسیار فعلها بود که از ما زشت بود و از الله نیکو بود و پسندیده. او را تکبر رسد و از او نیکو بود و ما را نرسد و از ما زشت بود؛ زیرا او خداوند است و ما بنده (میبدی، ۱۳۷۱، ج ۸: ۳۸۳).

اهل سنت و جماعت عموماً و صوفیه و عرفاء خصوصاً بر این اتفاق نظر دارند که خیر و شر همه بر اساس مقررات خداوند است و او تعالی خالق افعال بنده گان می باشد و همه اعمال طاعت و معصیتی که انجام می دهند به قضاء و قدر و اراده و مشیت پروردگار است (بخاری، بی تا، ج ۱: ۱۸۷).

دیده میشود که اهل عرفان سراپا به تقدیر الهی تسلیم اند، به گونه یی که برای شان اختیاری تصور نمیکنند، هر چند در عمل و عبادات میکوشند.

جبر عرفانی

متکلمان، مدافع دین اند و عرفا عرفان را لب و لباب دین میدانند و در نتیجه، طرح مسأله کلامی جبر و اختیار در عرفان ضروری مینماید. می توان گفت که از یک منظر، عارفان جمله جبر گرا هستند و از منظری دیگر، دیدگاه آنان را باید متمایل به اختیار عرفانی به شمار آورد؛ به ویژه آن که عارفان ضمن گرایش به جبر تصریح میکنند که انسان، مطلقاً مجبور نیست؛ بلکه افعال او بیش تر برآمده از اختیار است. آنان نیز همانند فیلسوفان، اختیار انسان را به اضطرار، و او را مختار مجبور یا مجبور به اختیار میدانند.

از نظریات صوفیه که در باره قضاء و قدر مطالعه میشود ظاهراً بوی باورمندی به عقیده جبر به مشام میرسد، و این امر ناشی از ظهور و غلبه سیطره اندیشه توحید در فکر و ضمیر عرفا و صوفیه است؛ زیرا همان طور که یاد آور شدیم آنان خود را در برابر حکم، اراده و تقدیر پروردگار چون معدوم میپندارند و تسلیم اراده او میدانند. با این هم هر چند غلبه جبر بر اختیار، در ظاهر کلام شان متباز است؛ اما حقیقت و نفس الامر چیز دیگری است. در واقع همه شان با وجود مشربهای متنوع عرفانی، نه قایل به جبر مطلق اند و نه بنده را مختار مطلق میدانند (فقیهی، ۱۳۸۶: ۵۹).

واقعیت این است که در اعمال بنده گان و نحوه عملکرد شان هیچ گونه جبری وجود ندارد؛ زیرا معنای جبر و اجبار این است که انجام دهنده عملی را بر انجام آن مجبور سازند و او از انجام آن بد برد و راضی نباشد؛ اما در عملکرد بنده گان چنین اجباری وجود ندارد؛

چنانچه در طاعات و معاصی شان چنین امری اصلاً به مشاهده نمیرسد؛ بلکه مؤمن با اختیارش ایمان را اختیار نموده، آن را دوست داشته و نیکو شمرده و با اراده و تصمیم خود آن را بر گزیده است و نیز کفر را بد شمرده و قبیح دانسته و اراده اش نکرده است. دقیقاً این اختیار و اراده خود بنده است؛ اما خداوند متعال آن را در وجود بنده آفریده است؛ چنانکه ایمان را دوست دارد و اختیار نماید و کفر را بد بشمارد و قبیح بداند (همان: ۶۳). در نتیجه می توان گفت که خدا (ج) خالق فعل بنده گان است؛ اما بنده با اختیار خود به کسب آن دست میزند و با توجه به اختیارش است که بر عملش ثواب یا عقاب مترتب میشود.

در بیان قضا و قدر

کنزالسالکین یکی از رسائل فارسی خواجه انصار است که مشتمل بر یک مقدمه و شش

باب است:

در مقالات عقل و عشق؛

در مناظره شب و روز؛

در بیان قضا و قدر؛

در عنایت رحمن با انسان؛

در حق درویشان حقیقی و مجازی؛

در غرور جوانی و تیرماه پیری.

باب سوم این رساله که در بیان قضا و قدر است که حول یک موضوع محوری که همان قضا و قدر و عنایت و توفیق ازلی در هدایت و ضلالت است، میچرخد. درین باب خواجه عبدالله انصاری دیدگاهش را در باره قضا و قدر واضح میکند و راهی میانه بین جبر و اختیار میگزیند؛ اما بیشتر به جبر تمایل دارد، این هم طبیعی است؛ چون عرفا اراده و اختیار خود را در مقابل مشیت خداوند عددی نمیشمارند که بدان توجه شود.

این مقاله کوتاه تلفیقی است از نثر و نظم که با کمال زیبایی با آیات، تمثیلهای و تلمیحات رنگ آمیزی شده است.

استناد به آیات کریمه یکی از ویژه گیهای سبکی خواجه عبدالله است که در همه آثار وی رعایت شده است، یکی از آن نوشته ها نیز این مقاله است که در هر ادعایش دلیلی از قرآن آورده است، آیات موجود در این مقاله جملگی به نوعی به قضا و قدر، که موضوع مقاله است

در ارتباط اند:

این آیات گروه اول که در آغاز مقاله بدان استناد شده است، بیانگر تنفیذ اراده خداست، گویا که در آن اختیار بنده از آن سلب شده است:

إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ يُرَادُ.

فَأُغْرِقْنَاهُمْ أجمعين.

يُحْكَمُ مَا يَرِيدُ.

يَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ.

وَمَنْ يَضِلَّ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ.

وَمَنْ كَانَ أَمْرٌ لِلَّهِ مَفْعُولًا.

آیه بعدی بیانگر ثبوت تقدیر و دفع بگومگوهاست؛ یعنی دیگر نیازی به جدل و مناقشه در بحث تقدیر نیست:

قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ.

این آیات جبر خشک جبریه را به جبر انعطاف پذیر عرفانی بدل میکند؛ یعنی بنده مجبور مطلق نیست؛ بلکه مجبور مختار است؛ چون این خدا نیست که او را به کار زشت میگمارد:

وَلَا يَرْضَى لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ.

إِنَّ اللَّهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ.

دیدگاه‌های عبدالله انصاری در باب قضا و قدر در بخش سوم کنزالسالكين (در بیان قضا و قدر)

قضا و قدر و پیوند آن با جبر و اختیار

جبر و اختیار از مهمترین، قدیمی ترین و حساس ترین مباحث فلسفه و کلام است. اهمیت و حساسیت این مسأله از بعد دینی و کلامی به این دلیل است که با مسائل اراده، استطاعت، قدرت، علم خداوند به افعال بنده گان، مخصوصاً خلق افعال و قضا و قدر و طلب و اراده پیوندی تنگاتنگ دارد.

در مباحث کلامی، آنجا که از تعلق علم و اراده و قدرت خداوند به افعال بنده گان و خلق افعال سخن به میان می آید، این مسأله مطرح میشود که آیا در افعال بنده گان، علم و اراده و قدرت خداوند مؤثر است و قدرت انسان در آن تأثیری ندارد. در واقع خداوند خالق و فاعل

افعال انسانهاست یا نه؟ کسانی که علم و اراده و قدرت خداوند را در افعال بنده گان مؤثر و خلق (پدید آوردن) را از اخص اوصاف او میدانند و نسبت خلق را به انسان به هیچ وجهی روا نمیدارند، به جبر قائل میشوند. در مقابل اینان، کسانی که در انسان به اراده و قدرت مؤثر در ایجاد و انجام فعل عقیده دارند و او را خالق و فاعل افعالش میشناسند، به اختیار قائل اند. در عین حال، باید توجه داشت که عقیده به جبر بیش از همه با عقیده به قضا و قدر محتوم پیوند دارد. عقیده به قَدَر، به معنای مزبور، مستلزم سلب اختیار و رفع مسؤولیت از انسان است. در عرفان اسلامی اختیار آن است که بنده اختیار کند آنچه را که حق اختیار کرده است، اختیار کند اختیار حق را بر اختیار خود (فرهنگ اصطلاحات عرفانی: ذیل ماده اختیار).

از دید خواجه عبدالله انسان نه مختار مطلق است و نه مجبور مطلق؛ بلکه در بین این دو قرار دارد؛ اما وجه جبر را به طور طبیعی در نوشته‌ها و مفکوره‌هایش غالب تر میبینیم؛ چون او عارفی است که با توسل به شریعت سخن می‌پردازد، به این ترتیب جبر او همان جبر عرفانی است.

ناتوانی در برابر قضا و قدر

مشیت خدا حتمی است، وسیله‌ی برای دفع آن نیست، این اولین اصلی را که خواجه در مقاله (در بیان قضا و قدر) به کرسی مینشانند؛ مفهوم آیه (من یضلل الله فما له من هاد). خواجه عبدالله وقتی در این مقاله سخن را از قضا و قدر شروع میکند، از ابتدای خلقت از آدم (ع) و فرزندان او و به ترتیب نوح، موسی، عیسی، محمد (ص) و پیروان شان، ابوطالب و ابوجهل، شیخ برصیصا و وحشی (قاتل حمزه) یاد میکند، ازین میان هر کس به سعادت رسیده اراده خدا بوده و هر کس به شوربختی رسیده باز اراده خدا بوده است، بدون توفیق و هدایت او هیچ کس به هیچ چیز نرسد، هرچند که برگزیدگان و دوستان خداوند او را راه نمایند:

کسی را که حق تعالی توفیق نداد و ننمود طریق سداد، دعوت انبیاء و راه نمودن اولیاء آهنی بود در کوره بی تاب و دانه بود در شوره بی آب (انصاری، ۱۳۸۹، ج ۲: ۵۶۸).

داستانهای انبیاء و راهیابی پیروان شان به حکم خدا، شروع و مقدمه این مقاله خواجه است و در همه اینها یک سخن است و آن نفوذ اراده و مشیت خداوندی در همه امور. در ابتداء هابیل راهیاب شد و قابیل هلاک چون آوازه بدی و گمراهی قابیل از ازل برآمده بود؛ پس از آن نوح و ابراهیم به ترتیب آمدند و با آنها فقط کسانی که آنها را عنایت ازلی خداوند

یار شده بود توفیق هدایت یافتند و باقی هیچ، چون موسی آمد، خداوند به حکم (فأغرقناهم أجمعين) فرعونیان را غرق و قبطیان را راه نمود، عیسی آمد و حواریون نجات و دیگران هلاک یافتند و آنگاه که مصطفی آمد هر که در ازل راه یافته بود راهیاب شد و دیگران را دوزخ اُم گشت.

تسلیم در برابر قضا و قدر و عدم جهت گیری در برابر آن

تسلیم آن بود که به فعلی که تعلق به باری سبحانه و تعالی داشته باشد و یا به کسانی که به ایشان اعتراض جایز نبود رضا دهد و به خوش منشی و تازه رویی آن را تلقی نماید و اگر چه موافق طبع او نبود ... و بالجمله نزد سالکان تسلیم، عبارت از استقبال قضا و تسلیم به مقدرات الهی است (فرهنگ اصطلاحات عرفانی: ذیل ماده تسلیم).

از آنجا که محور اندیشه های اهل تصوف و عرفان را، تسلیم تشکیل میدهد و اراده انسانی خود را در برابر جبروت الهی محو و ناچیز میپندارند. لذا چنان به تقدیر و حکم خداوند تسلیم اند که از عبارات آثار شان بوی جبر به مشام میرسد. هرچند در واقع امر دارای اندیشه جبری نیستند (فقیهی، ۱۳۸۶: ۵۵).

خواجه انصار نیز چنان دیگر عرفا معتقد است که انسان باید در مقابل تقدیری که خداوند در ازل به او سرشته است تسلیم مطلق بوده و بهانه نیارد، و کافر نشود؛ بلکه ایمان با عمل یار کند تا از دایره سرگردانی بدر آید:

ای بنده شجاعتی، دلیری و فصاحتی، امری که ایزد فرمود و راهی که حق بنمود بر آن باش و در آن؛ تانمانی سرگردان، و ازل را بهانه مکن چون لثیمان و عمل یار کن با ایمان. با عمل بودن با نصیب وافر به که در بحث ازل کافر (انصاری، ۱۳۸۹، ج ۲: ۵۶۹).

گویا خواجه رفتن در پی سر تقدیر را جامه دین دریدن میداند که کاری ناجایز است: این ستیزه و جدل تا کی، قد تبین الرشد من الغی، ترا ای دل افگار با ازل و ابد چه کار؟ دست از فضول بدار و خود را به شریعت سپار. در پی قضا و قدر جامه دین مدر. کاری مکن ناجایز، علیکم بدین العجائز (همان: ۶۷۲).

او هر نوع بحث و تفحص در قضا و قدر را سرک کشیدن در خانه سری قضا و قدر خداوند میداند. هم چنان که سرک کشیدن در خانه کسی بی اجازت وی درست نباشد در خانه قضا و قدر نیز نباید سرک کشید؛ چون "لا یجتمع التسليم والدعوى بحال" (فرهنگ

اصطلاحات عرفانی: ذیل ماده تسلیم):

زنهار، زنهار، در خانه کسی، اگر چه گستاخی بسی، مرو بی دستوری که شرعاً معذوری، در ازل که سرای سرالهیست و حرم طلسم پادشاهیست، غیرت و ربك الأکرم ترا چون نداشت محرم، هان در نیایی بی اجازت، تا حقیقت شو مجازت و نمازی شود نمازت (همان: ۵۷۲).

در پاره‌یی از موارد سخنان خواجه به صراحت بیانگر جبر است. آن هم به خاطری که که اختیار ما در مقابل اراده خداوند هیچ است، او باور دارد که هر چی بکاریم، آن درویم که خدا حواله کرده نه دست کشت ما، سعی و کوشش بنده گان در امر خوشبختی و بدبختی دنیا و آخرت شان هیچ گونه تأثیری نمی تواند داشته باشد و همه امور به تقدیر اوتعالی منسوب شده است؛ پس تلاش ما در مقابل تقدیر و خواست خدا، بی فایده است؛ چون اگر او در تقدیر ما گرسنگی رقم زده بود تا ابد گرسنه میمانیم و عقل ما چاره‌یی نتواند سنجیدن، غیر تسلیم و خوشنودی به سرشت خویش:

اختیار ما چـه سنجـد پیش تقدیر اله	جمله را چون گوی گردان کرده چوگان ازل
هر چه کاری در بهاران تیرماه آن بدوری	تا چه تخم انداخت اول دست دهقان ازل
آنچه باری خواست آن شد پس بخیره می‌زنیم	مشت جـد و جهد را بر روی سندان ازل
تا ابد سیری نبیند دائماً جایع بود	آن دل و جانی که جایع ماند بر خوان ازل
غیر تسلیم و رضا انصاریا تعلیم نیست	عقل عاجز را که خواند مرد میدان ازل

(انصاری، ۱۳۸۹، ج ۲: ۵۶۸)

این تسلیمی محض به تقدیر جبر است که در ظاهر امر، اختیار را از انسان سلب کرده است؛ اما این جبر و تسلیمی در نگاه خواجه چنین نیست، بنده اگر گناهی میکند، به اختیار خود کند و اگر کار نیکی کند باز به اختیار خود کند، توفیق از جانب اوست و تفکر در چند و چونش، که سر ازلی است از فهم انسان بیرون است، پس اگر بنده گناه کرد نباید از حکم ازلی خدا دانست:

خانه دل کنی پر دود و گویی که حکم ازل این بود! اگر گناه از خداست بنده را عذاب چراست؟ قذف از خواجه و حد بر غلام، شرعاً نه جایز بود والسلام (همان: ۵۷۲).

عدم تفکر در سر تقدیر ازلی

تفکر در مسأله قضا و قدر انسان را در وادی حیرت می‌افکند، هر چند در آن فرو رود

بیشتر در حیرت فتنه، برای همین است که تسلیم و اعتقاد به قضا و قدر لازم بنده است تا مبادا با غور در این موضوع به گرداب تاریک عقل فروافتد، و از آنجا که عقل نیز از درک آن کوتاه است کمتر می‌توان راه نجات پیمود:

ازل را تو چه دانی و تا ابد نمایی! ازل بحریت زخار و تو صلصال کالفخار، دریایی که هزار فوج غرقه کند به یک موج! انبیاء با آن همه دراکی و اولیاء با آن همه چالاک‌ی، ظاهر شرع را بودند و در ازل خوض نمودند. این نیم نفس، تو کجا و این هوس؟! ای ماه عقل تو در زیر میخ، خود را مزین بر تیغ. اگر ترا از جهل تاریکیست، علم ازل را چون روی تیغ باریکیست.

بی‌گریه مجوی رتبت یحیا را گر فهم کنی تو رتبت علیا را

دریای ازل محیط بی‌پایانست ای پشه چه لایقی تو این دریا را

(انصاری، ۱۳۸۹، ج ۲: ۵۷۳)

خواجه عقل را به دستار و کلاه تعبیر کرده و از فهم اسرار خداوند قاصر میدانند: بدین دستار و کلاه، چه دانی اسرار اله؟ مغفرت را تقوی باید و معرفت را معنی باید و ما راست جهل، کی شود کار بر ما سهل (همان: ۵۷۳).

مشرعین نیز معتقد به خفا بودن قدر و ناپسند بودن کنکاش در آن میباشند، قدر از مغیبات است و «آنچه را که ما بدان نیازمند بودیم، خداوند برای ما روشن کرده است و آنچه که خداوند از ما مخفی داشته است جایز نیست که با بحث در آن خود را به تکلف اندازیم که اگر در امورات ناگفته بحث کنیم دچار اختلاف خواهیم شد و اختلاف سبب هلاکت ما میشود» (یاسین، ۱۳۸۱: ۲۳۸).

مهیاکردن وسایل برای کسب فعل انسان

تمامی آنچه که خداوند مقرر کرده چه مربوط به افعال و حالات انسان، چه غیر، همه‌گی تابع قانون اسباب و مسببات بوده و از آن خارج نمیشوند (زیدان، ۱۳۸۴: ۹۰). برای همین است که هر چند خواجه عبدالله به اجبار اشاره نمود؛ اما آدمی را «فاعل مختار» میدانند «و طاعت در کار»، راه‌های دوگانه، هر دو، میسر پیمودن است، این انسان است که میگزیند، به کدام راه رود، سزای انسان هم از جنس عمل وی است؛ اگر جنان است یا نیران؛ اما انسان به تنهایی با عقل عاجز خود توان گزیدن ندارد، برای همین خداوند برایش رهبر و هدایت‌گر فرستاده است:

شریعت انبیاء قاید و طریقت اولیاء راید، کتاب آسمانی هادی و خطاب ربانی منادی

(انصاری، ۱۳۸۹، ج ۲: ۵۶۹).

این وسایل برای این است که بنده در مقابل خداوند عذر و بهانه‌یی نیارد و حجتی برای خدا باشد در مقابل انسان، انسان اگر چه مجبور است، مختار است، که به کدام یک از دو راه رود، خداوند، رفتن به هر دو را سهل نموده و اگر وسوسه شیطان است، هدایت قرآن در مقابل آن است، اگر از طرفی وسوسه لعین است از طرف دیگر بدرقه یقین است، اگر زحمت است، در مقابل رحمت است، این انسان است که انتخاب میکند، تسبیح گوید یا غزل، چشم قبول به طرف کی باز میکند و به کدام طرف دست دراز میکند.

این گونه است که اجبار گرایی خواجه عبدالله کم‌رنگ میشود و دست اختیار انسان را در اجبار گرایی دخیل میکند، به این ترتیب توفیق از خداست و عمل و انتخاب از بنده؛ از طرفی دیگر وقتی خداوند وسایل را مهیا نموده است به معنی این است که ما را در انجام عمل یاری رسانده است، وسیله قوت را او فراهم میکند و انسان را به اندازه توانش در آن به عمل و میدارد:

گر ترا قوت ندادی حق ز تو کی خواستی خشت و صوم و صلوه و طاعت و تقدیس را

(انصاری، ۱۳۸۹، ج ۲: ۵۷۰)

موقف آدمی در برابر قضا و قدر

در این بخش از کنزالسالكين (در بیان قضا و قدر) مواردی هم یافت میشود که مشتمل است بر بیان موقفهای انسان در قبال قضا و قدر الهی. به زعم او، انسان شایسته کسی است که خود را در میدان قضا، در معرض تیر بلا قرار داده و تسلیم محض او باشد. آه و ناله و زاری در برابر قضای حق کاری ناصواب است و ستیزه و لجاج در قبال آن زشت و مذموم.

با ازل کاری نداری، امثال امر کن این فضولها بمان ای مرجع تو خاک و خشت

(همان: ۵۷۱)

پس وظیفه اول انسان در مقابل قضا و قدر تسلیم است و وظیفه دوم، تلاش با جمع نمودن میان این دو قطب مخالف یک حد توسط در مسأله قضا و قدر را ترسیم میکند که هم در آن اجبار است و هم اختیار و عدم رکود، یعنی وقتی انسان قائل به این است که هر چه هست از جانب او می‌آید، انسان به بهانه اینکه دست تقدیر ازلی کار میکند نباید دست از عمل و تلاش بردارد، که اگر چنین کرد، جایش دوزخ است و بس.

باز این تلاش را نباید بزرگ پنداشت و به آن تکیه کرد، که اگر به عمل باشد ما که چی

پیغمبر خدا هم بدون رحمت خداوند تنها با عملکرد شان به بهشت خداوندی راه نمی یابد^۱:

گر تو نیکی تکیه بر کردار نیک خود مکن	ور بسدی لا تقنطوا را حق برای ما نوشت
ای بسا خودبین ز مسجد سوی دوزخ می رود	وی بسا رندی که ناگه شد بهشتی در کنشت
دولت دارالنعیم و وصلت حورای عین	کی توانی یافت آخر با چنین کردار زشت
حال آدم بین بعبرت پیر انصاری برو	کز پی یک زلت او را در بهشت ایزد نهشت

(انصاری، ۱۳۸۹، ج ۲: ۵۷۱)

تقدیری را که خدا برای انسان رقم میزند هر چه هست زیباست؛ چون قضا جلوه حق است و به هر حال جلوه معشوق است و دوست داشتنی و مفید و هم از سر حکمت بالغه خداوندی.

پند خواجه مر سالکان را

خواجه در آخر مقاله توییح گونه‌ی نسبت به انسانی می‌آرد که، دست آلوده به شهوت است؛ پس از آن چند کلامی را از باب نصیحت در باره تواضع، نرم خوئی، بی طمع، قناعت، حیا، ناله صبحدم، ورع و ... دارد که در قالب نظم است:

گر در پی شهوت و هوا خواهی رفت	از مسات خبر که بی نوا خواهی رفت
بنگر که کیسی و از کجا آمده ای	می دان که چه می کنی کج خواهی رفت

(همان: ۵۷۳)

خواجه انسان را که در چشم خود عزیز می آید پشیزی میداند که دلش قطره‌ی خون و حاصلش دنیای دون است و عاقبتش خاک، پس باید به مکارم اخلاق آراسته شود:

ای پسر گر مرد راهی بر در در یوزه باش	در تواضع خاک بوس و در قدم چون موزه باش
خویش را افکنده دار و بارکش چون زمین	بر در حق پشت خم چون گنبد پیروزه باش

(همان: ۵۷۴)

سخن آخر

قضا و قدر یکی از موضوعات مطروحه در آثار عرفا، از جمله خواجه عبدالله انصاری است، با بررسی دیدگاه‌های او در یکی از باب‌های کنزالسالكین (در بیان قضا و قدر) می‌توان گفت که:

(پیامبر (ص) می‌فرماید: لن ینجی احدکم عمله، قیل و لا انت یارسول الله! قال و لا انا، الا ان یتغمدنی الله برحمه منه و فضل (هرگز عمل یکی از شما او را نجات داده نمیتواند، گفته شد که شما را هم عمل شما نجات داده نمیتواند؟ فرمودند و مرا هم نجات داده نتواند؛ مگر اینکه خداوند مرا به رحمت و فضل خود بپوشاند...)).

- از دید خواجه عبدالله انسان نه مختار مطلق است و نه مجبور مطلق؛ بلکه در بین این دو قرار دارد و مجبور مختار است.
- مشیت خدا حتمی است، وسیله‌یی برای دفع آن نیست، حتی اگر نبی و ولی خدا باشد.
- او معتقد است که انسان باید در مقابل تقدیری که خداوند در ازل به او سرشته است تسلیم مطلق بوده و در مقابل آن جهت‌گیری نکند.
- تفکر در مسأله قضا و قدر انسان را در وادی حیرت می‌افکند، بناءً نه تفکر باید و نه تفحص.
- هر چند تقدیر انسان سرشته خداست؛ اما وسایل کسب فعل را برای بنده مهیا نموده است تا بهانه‌یی برای در رفتن از حساب خدا با او نباشد.
- وظیفه انسان در مقابل تقدیر خدا قبول و تسلیم است؛ اما این تسلیم تلاشی در پی دارد، که باید نمود و تقدیر نگاشته شده را کسب کرد.

سرچشمه‌ها

۱. قرآن کریم.
۲. انصاری، عبدالله بن محمد. (۱۳۸۹). **مجموعه رسائل فارسی خواجه عبدالله انصاری**. به تصحیح و مقدمه محمد سرور مولایی. دو جلد. تهران: چاپ سوم. توس.
۳. بخاری، مستملی. (بی. تا). **شرح تعرف**. لکنهو: نولکشور.
۴. بیهقی، احمد بن الحسن. (۱۴۲۷). **کتاب القضاء و القدر**. ریاض: چاپ دوم. العییکان.
۵. الجزایری، ابوبکر. (۱۳۸۱). **کلیات اسلام: عقاید، آداب، اخلاق، عبادات، معاملات**. ترجمه عبدالعزیز سلیمی. تهران: احسان.
۶. زیدان، عبدالکریم. (۱۳۸۴). **قضا و قدر**. ترجمه محمد ملازاده. زاهدان: حرمین.
۷. سجادی، سید جعفر. (۱۳۷۰). **فرهنگ لغات و اصطلاحات و تعبیرات عرفانی**. تهران: طهوری.
۸. عارفی، عبدالخالق. (۱۳۸۰). **رابطه قضا و قدر و اراده انسان** (پایان نامه کارشناسی ارشد)، کتابخانه جامع مرکز جهانی علوم اسلامی، شماره ثبت: ۲۳۴.

۹. فقیهی، فضل الرحمن. (۱۳۸۶). «قضا و قدر از دیدگاه صوفیه و فقهاء». اندیشه، فصلنامه علمی - پژوهشی پوهنتون هرات، شماره ۱، بهار ۱۳۸۶، صص ۴۷-۷۷.
۱۰. قرشی، علی اکبر. (۱۳۷۸). **قاموس قرآن**. ۷ جلد. تهران: چاپ سیزدهم. دارالکتب الاسلامیه.
۱۱. کاشانی، عبدالرزاق. (۱۳۷۰). **اصطلاحات الصوفیه**. تحقیق محمد کمال ابراهیم جعفر. قم: انتشارات بیدار.
۱۲. میبذی، ابوالفضل، رشیدالدین. (۱۳۷۱). **کشف الأسرار و عدة الأبرار**. تهران: امیر کبیر.
۱۳. یاسین، محمد نعیم. (۱۳۸۱). **ارکان ایمان**. کابل: سیرت.